

مرگ، ترس و تغییر



می‌کند؛ نه تنها ما را، بلکه هر چیزی را که در ماست در طوفان و گرداب خویش فرومی‌برد و پس‌از آن موجودیت هر چیزی را که احاطه کرده است، نفی می‌کند. این همان عامل ترس بزرگ است که در عین رازآلود و وهم‌آلود بودن، زندگی بشر را تحت‌تأثیر خود قرار داده است. پی‌ریزی و شکل‌گیری نهادها و ساختارها، مذاهب و نگاه آن جهانی و این جهانی به آن، تمامی ابعاد وجودی انسان و جهان انسانی به‌گونه‌ای مستقیم و غیرمستقیم تحت‌تأثیر آن قرار دارند. ساخت سیاست و فرهنگ و نگاه آن جهانی یا تقابل‌های صورت‌گرفته در قرون معاصر با آن، حتی نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حول محور مرگ و ترس، شکل‌های گونه‌گونی به خود گرفته‌اند و اندیشه و فلسفه سیاسی نیز به نوبه‌ای همیشه‌درگیر آن بوده است.

ترس و امنیت جانی انسان به‌زعم «توماس هابز» منجر به شکل‌گیری نوعی رئالیسم معطوف به قدرت و ایجاد قرارداد اجتماعی بین انسان‌ها برای شکل‌گیری دولتی با قدرت فائقه و فلسفه وجودی دولت به معنای اعم آن و غول بزرگی به نام لویاتان است؛ دولتی که می‌آید تا ترس را کنار زده و امنیت را فراهم کند و از دل آن، حکومتی

به‌زعم توماس هابز، ترس برادر دوقلوی انسان است. با زاده شدن انسان، ترس نیز زاده می‌شود و احساس ترس می‌تواند در تمام طول حیات یکی از مهم‌ترین فاکتورهای شکل‌دهنده حیات انسانی باشد. این پارادوکس‌سازنده، نوع نگاه انسان به حیات را با دگرگونی مواجه کرده؛ کما این‌که تاریخ بشر نیز ناشی از این احساس، شکل‌های گوناگونی به خود گرفته است. در این میان بزرگ‌ترین ترس‌ها، ترس از پایان حیات یا همان مرگ است. شاید مهم‌ترین واقعه‌ای که در زندگی با آن روبه‌رو هستیم، مرگ است که ناخودآگاه در پس ذهن هر انسانی زندگی او را تحت‌تأثیر خود قرار داده؛ در واقع هیچ چیز به اندازه مرگ بر زندگی ما سنگینی نمی‌کند.

چرا مرگ مهم‌ترین واقعه زندگی ماست؟ چون مرگ پایان هر واقعه دیگری در زندگی انسان است؛ پایان دوستی‌ها، طرح‌ها و برنامه‌ها و هر مشغله و ارتباط دیگر ما در دنیاست. نکته جالب درباره مرگ، برابری و ذات دمکراتیک آن است که همه در برابر آن برابرند. هیچ‌کس و هیچ‌چیزی را از آن گریزی نیست. مرگ ما را تمام‌وکمال احاطه

با قدرت فائقه زاده شود که اتفاقاً مبنای آن نه در آسمان که نتیجه قرارداد انسان‌ها برای ایمن‌بودن از ترس و امنیت است. بنیان یکی از مهم‌ترین نظریه‌های سیاسی پیرامون شکل‌گیری دولت، یعنی قرارداد اجتماعی. انسان‌هایی که برای خروج از وضعی طبیعی که در آن انسان‌گرگ‌انسان است و در حال جدال دائم به سر می‌برد، از آزادی‌های طبیعی خود به نفع فرار از ترس و ایجاد امنیت و گریز از مرگ وارد قراردادی عقلانی می‌شوند.

از سوی دیگر، مرگ و ترس ناشی از آن وجهی پارادوکسیکال به خود می‌گیرد؛ زیرا در نهاد خود زاینده‌گی و زیستن و حیات را هم حامل است. حیات و میل به زیستن در گرو مرگ و گریز از آن، تغییر و تحول را به دنبال دارد؛ از این‌روست که ترس منشأ ایجادکردن، زاینده‌گی و خلق است؛ نمونه این تضاد حیات است. شاید بتوان این مسئله را در این

نکته جالب
درباره مرگ،
برابری و ذات
دمکراتیک آن
است که همه در
برابر آن برابرند.
هیچ‌کس و
هیچ چیزی را از
آن گریزی نیست



عبارت سعدی نشان داد؛ آنجا که می‌گوید: «هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برآید مفرح ذات». به نظر می‌رسد این متن، نوعی پارادوکس را نیز درون خود حمل می‌کند؛ چراکه از سویی هم‌زمان که هرنفس به ما حیات می‌بخشد، ما را دمی نیز به مرگ نزدیک می‌کند؛ اما مفرح ذات است؛ چون در آن امید به زیستن را نیز نوید می‌دهد که درون این دیالکتیک و تقابل تز و آنتی‌تز، سنتز حیات شکل می‌گیرد. اینجاست که انسان دست به تغییر و ایجاد می‌زند و خود عین تغییر است. متأله مسیحی «سن اگوستین» در جواب این پرسش که چرا خداوند انسان را خلق کرد، می‌گوید: «برای این‌که آغازی نو وجود داشته باشد، انسان آفریده شد؛ از این‌رو پدیده پیچیده مرگ که در ظاهر به نظر می‌رسد نماد نیستی است، نماد تغییر بوده و ترس از آن و میل به حفظ حیات منشأ امید است که موجب حرکت و تغییر از بودن به شدن می‌شود؛ پس مرگ به‌گونه‌ای پارادوکسیکال و ترس بزرگ ما را به ورای ترس‌ها فرامی‌خواند و منشأ ایجاد دستگاه‌های فلسفی ساختارهای مذهبی و به تبع آن‌ها منشأ چپستی بسیاری از اندیشه‌های اقتصادی و سیاسی است؛ کما این‌که نظریه قرارداد اجتماعی هابز به‌زعم ظاهر رئالیستی آن، منشأ به‌وجود آمدن ملت‌دولت‌های جدیدی است که وجهی لیبرال به خود می‌گیرد و زندگی انسان و جهان زیست او را متحول می‌کند.

با این تفاسیر می‌توان گفت انسان عصر مدرن کماکان و به‌رغم فراموشی ناشی از علم پوزیتیویستی در ناخودآگاه نسبت به مرگ و ترس ناشی از تهدید حیات، کماکان با ایجاد کوچک‌ترین حرکت بحرانی تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد که نمود آن در ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود را نشان می‌دهد و بدین‌گونه باز در هزاره جدید با ایجاد بحرانی مانند بیماری کووید-۱۹ ساختارهای ذهنی انسان دچار آشفتگی و به تبع آن تغییر و تحول می‌شود.

جهان پس از کرونا، جهانی بحران‌زده است که منشأ آن را مرگ و ترس بزرگ ناشی از آن ایجاد کرده و بدون شک منشأ تغییرات اساسی در معرفت‌شناسی و اپیستمولوژی

انسان خواهد شد. به‌زعم «لارس اندرسون»، دامنه و گستره ترس و وحشت در مقایسه با گذشته بیشتر شده است. ترس و مرگ می‌تواند ناشی از شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر زمانه‌ای تأثیرات خود را داشته باشد و باید اذعان داشت جهان انسان ایمن با جهان انسان ترس‌خورده متفاوت است. به قول «سارتر»، یک احساس می‌تواند کل جهان را دگرگون کند و هیچ احساسی به اندازه ترس نمی‌تواند به این سرعت قدرت‌دوری ما را از تعادل خارج کند.

می‌توان گفت ترس، مرگ و احساس ناشی از آن، بنیان کل تمدن بشری است. ترس به تکوین همه ارزش‌هایی که مردم دوروبرشان ساخته‌اند، کمک کرده و شتاب بخشیده است. چیزهایی مانند خانه، شهر، ابزار، جنگ، قانون و دیگر نهاده‌های اجتماعی و بخشی از شالوده مذاهب و فرهنگ‌ها در پاسخ به این حس رمزآلود ایجاد شده‌اند.

به این ترتیب در یک نگاه پارادوکسیکال به دنبال مرگ، زاینده‌گی اتفاق می‌افتد و از دل آن تغییر که نمادی از وجود هستی انسانی و اراده اوست، هر تهدیدی به حیات ناخودآگاه، تمامی ساخت‌های موجود زیست انسانی را دچار تغییر و تحول می‌کند؛ همان‌گونه که مرگ از ابتدای هستی انسان به‌عنوان مهم‌ترین چالش او بوده و باعث و منشأ شدن‌های بسیاری شده و چنانکه اشاره شد حتی اندیشه‌های سیاسی را پی افکنده است. بحرانی مانند بحران کرونا که وسعتی جهانی داشته و حیات و حس ترس انسان را برانگیخته است، به نظر می‌رسد باید آماده ایجاد تغییرات اساسی در معرفت‌شناسی انسان و به دنبال آن تغییرات گسترده در دستگاه‌های فکری، فلسفی و ساخت‌هایی چون اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع باشیم.

پژوهشگاه علمی انسانی و مطالعات فلسفی
 شمال جامع علوم انسانی